

در دفاع از متشکل شدن کارگران

محمد حسین

جمعه دوم اسفند ۱۳۸۷

پس از سالها مبارزه و جدال در عرصه های مختلف و رودر رو با استبداد، بالاخره ابتدا رانندگان شرکت واحد و سپس کارگران نیشکر هفت تپه متشکل شدند و سندیکای آنها اعلام موجودیت کرد. در این رابطه نظریات متفاوتی بروز نموده که بررسی آنها برای جنبش کارگری و طیف فعالین آن اهمیت دارد. از یکسو عده ای در دفاع و از سوی دیگر عده ای در رد این نوع تشکل پذیری اعلام موضع نمودند. به این دلیل که متشکل شدن کارگران در شرایط حاضر از چنان درجه ای از اهمیت برخوردار است که روند مبارزه طبقاتی جامعه ما به آن گره خورده، لذا بحث در این مورد از اهمیت به مراتب بیشتری، نسبت به یک بحث عادی در سطح جنبش، برخوردار است. بنا بر این برای بررسی این مسئله به این سوال مشخص باید جواب داد که آیا این نوع متشکل شدن در راستای منافع جنبش کارگری است یا نه؟

همانطور که اشاره شد متشکل شدن یکی از اصلی ترین اهداف جنبش کارگری در این مقطع است و این مسئله بر هر فعال کارگری بی غرضی مبرهن است. اما چگونگی متشکل شدن کارگران نیز موضوع با اهمیتی است که در هر مقطع زمانی برای فعالین جنبش کارگری مطرح است. طبیعتا در شرایط انقلاب، سرکوب و خفقان و سطوح مختلف مبارزه طبقاتی و موقعیت جنبش کارگری و دشمنان آن، نوع متشکل شدن متفاوت خواهد بود و البته در بسیاری از مقاطع نیز چند نوع سازماندهی و متشکل شدن نه تنها تناقضی با منافع جنبش ندارد، بلکه در راستای آن قرار می گیرد. بنا بر این بررسی مختصر شرایط، سطح مبارزه طبقاتی و ویژگی های جامعه ما در این مقطع زمانی و در این رابطه، اجتناب ناپذیر است.

استبداد اولین و واضح ترین ویژگی های جامعه ما است. در هر قدم جنبش کارگری، دانشجویی، جنبش زنان و هر گروه و طیف اجتماعی و روشنفکری، نقش آن کاملا محسوس است. هیچ سال و ماهی نیست که استبداد رد پای بر جا نگذارد و تقریبا همه گروهها و گرایشات جامعه که به معنای واقعی کلمه مستقل از دولت باشند طعم آن را چشیده اند. طبیعتا در این مورد نیازی به بحث اثباتی نیست و بیش از این نباید توضیح و اوضاحت داد.

دومین مسئله با اهمیت سطح مبارزه طبقاتی است. ما فعالین کارگری باید بدانیم که در چه مرحله ای از مبارزه قرار داریم. باید بدانیم که جنبش کارگری در چه موقعیتی قرار دارد و در قدم بعدی امکان دستیابی به کدام مرحله را خواهد داشت. چه فراز و نشیب هایی را طی کرده و چه فراز و نشیب هایی در پیش دارد. لازم نیست در این مورد وارد مباحث ریز تئوریک بشویم، همان قدر کافی است که چند واقعیت بدیهی را بپذیریم. از یکسو باید بدانیم که اکنون دوران انقلابی مثل سال ۵۷ نیست. منظورم این است که در حال حاضر اکثریت کارگران و توده ها با موضع کسب قدرت به میدان نیامده اند. در اینکه میلیونها نفر ناراضی و معترض هستند شکی نیست اما واضح است که این مسئله تا

برآمد کامل و همه جانبه فاصله زیادی دارد. اینکه مردم پشتشان زیر بار کار و گرانی خم شده واضح است اما هیچیک از این واقعیات به معنای انقلاب نیست.

از سوی دیگر پس از چند دهه دوران سیاه، جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی از ابتدای سال هشتاد جان گرفته و بار دیگر انجماد شدید ایجاد شده در پس سالهای سیاه را تا حدودی آب کرده اند. اعتصابات و اعتراضات کارگری رو به افزایش گذاشت و دیگر جنبشهای اجتماعی بخصوص جنبش دانشجویی نیز به حرکت در آمد. در واقع مبارزه طبقاتی به نفع طبقه کارگر دستخوش حرکت نسبی شد. نسبی به این دلیل که هنوز به مراحل اوج فاصله دارد. هنوز مطالبات کارگران عمدتاً در مورد دستمزدهای عقب مانده و یا ناچیز بودن آن است. بیشتر کارگران در کارخانه های بحران زده - تعطیل و نیمه تعطیل- اعتراضات گسترده می کنند. این مبارزات با روزهای اوج خود فاصله دارد چون به هم پیوسته و متحد نیست. هنوز در جریان سرکوب مثلاً کارگران شرکت واحد، بخشهای دیگر به یاری آنها نمی آیند و در حمایت از آن به اعتصاب و یا اعتراض گسترده نمی پردازند. همه اینها واقعیات امروزه مبارزه طبقاتی جامعه ما است. پس بنا بر این شرایط تعرض طبقه کارگر برای بر انداختن سرمایه داری فرا نرسیده و بر این اساس تا زمانی که این دوران فرا نرسیده طبقه کارگر باید در هر گام عملی از مبارزه با سازماندهی خود موقعیت بهتری بیابد. در این رابطه ضروری است فعالین کارگری با تمام توان خود به کمک هم طبقه ای های خود بشتابند. اما نکته گره ای مسئله مورد بحث ما در اینجا نهفته است که آیا پیشروان قادرند هر نوع تشکلی را اراده گرایانه ایجاد نمایند؟ اگر ما می پذیریم که سطح مبارزه طبقاتی و شرایط و موقعیت طبقه کارگر امری ابژکتیو است، لذا ضروری است که بر مبنای این واقعیات حرکت نماییم تا نتیجه بگیریم. مثلاً در جریان یک اعتراض کارگری برای پرداخت دستمزدی که چند ماه عقب افتاده است، نمی توان وارد کارزار شد و بدون توجه به مطالبه و سطح مبارزه مطرح کرد که دستمزد کمتر و بیشتر درد شما را دوا نمی کند و اساساً مبارزه اقتصادی شما بی فایده است و باید با اسلحه سرمایه داری را بر اندازیم و همه خلاص شویم. این نوع برخورد برخوردی روشنفکرانه و خارج از گردونه مبارزه طبقاتی است. واضح است که این نوع برخورد منطبق با واقعیات نیست و نمی تواند با این مبارزه ارتباط بر قرار نماید. بنا بر این اگر بدون غرض می پذیریم که حرکت از سطح مبارزه کارگران امری ضروری است و ما بعنوان یک فعال کارگری باید تلاش نماییم که این مبارزه را در هر گام ارتقا داده و به متشکل شدن آن کمک نماییم در نتیجه قبل از هر چیز باید واقع گرا باشیم. حال که موضوع بر سر متشکل شدن کارگران در این روند و شرایط می شود، طبیعتاً باید ظرفهایی را متناسب با سطح مبارزه آنها پیشنهاد داد. نمی توان به دلخواه هر آنچه را که ایده آل ماست برای آنها تجویز نماییم. هر ظرف و تشکلی در بر گیرنده و پیش برنده شکلی از مبارزه طبقاتی است. اما قبل از آنکه نوع تشکل ها را بررسی نماییم خوب است ببینیم مخالفین تشکلهای ایجاد شده (سندیکا ها) چه می گویند:

"اگر بخواهیم تاریخ ظهور سندیکا و نقش آن در مبارزات کارگران واحد را در یک جمله خلاصه کنیم، باید سر راست بگوییم که سندیکا ساخته شد و مبارزات کارگران فروکش کرد. اینکه قدرت قهر و سرکوب سرمایه در مهار مبارزات کارگران نقش اساسی ایفا می کرد توضیح واضح است. نکته مهم آن است که کارگران متشکل می شوند تا قدرت تعرض سرمایه را با قدرت عظیم، متحد و سازمان یافته طبقاتی خود پاسخ گویند. نقش سندیکای واحد بنا به طبیعت سندیکالیسم معکوس بود."

(نقل از مقاله کارنامه چند ساله سندیکاسازان ایران ... نوشته به اصطلاح کمیته هماهنگی که من آنها را لغو کار مزدی می نامم)
لغو کار مزدی ها در ادامه و در مقاله دیگری بنام "سندیکا از زبان سندیکا سازان" در مورد سندیکای نیشکر هفت تپه چنین می گویند:

"به این ترتیب تاسیس سندیکا تا جایی که به مناسبات میان کارگران و سرمایه داران و دولت سرمایه مربوط می شود آثار کاملاً جدی و محسوس بر جای نهاده است. به تحسن های طولانی مدت کارگران پایان داده است، از وقوع هر نوع اعتصاب کارگران جلوگیری بعمل آورده است، توسط توده های کارگر هفت تپه به راه بندان ها و تصرف جاده های مهم مواصلاتی و اقتصادی میان شهرهای خوزستان را متوقف و تعطیل کرده است."

آقای بینا داراب زند از فعالین کمیته پیگیری نیز به شکلی دیگر همین مسئله را می گوید:
"اینک میبینیم که در نتیجه عملکرد فرمیستی سندیکای کارگران شرکت واحد... اعتبار خود را در میان پایه های توده ای خود بطوری از دست داده که حتی نمی تواند بر مبنای اساسنامه خود مجمع عمومی را برگزار کند و در نهایت تبدیل به یک جریان فرمیستی ده بیست نفره گشته است." (نقل از مقاله وقتی مبارزه ایدئولوژیک موضوع خودش می شود)

سندیکای شرکت واحد

آنچه اینها در مورد سندیکای شرکت واحد می گویند همه حقیقت نیست. میگوید "سندیکا ساخته شد و مبارزات کارگران فروکش کرد." واقعیت این است که سندیکای شرکت واحد قبل از اعتصاب کارگران و آنهم با مبارزه کارگران ایجاد شد. سندیکای شرکت واحد بر خلاف گرایشاتی مثل احیاگران سندیکاها در انتظار مجوز از نهادهای دولتی ننشستند، بلکه با مبارزه سخت و در شرایطی که حتی به آنها حمله شد و ساختمان آنها را پلمب نمودند سندیکای خود را ایجاد کردند. مجمع عمومی آنها با بیش از ۶۰۰۰ نفر برگزار گردید و بنا بر این آنها به نیروی خود در دشوارترین شرایط سرکوب و استبداد امر متشکل شدن را متحقق نمودند و این اولین حرکت رادیکال آنها بود. در مرحله دوم، اعتصاب رانندگان شرکت واحد با رهبری سندیکا به وقوع پیوست. بدون شک این اعتصاب گام مثبت دیگری در راستای مبارزه جنبش کارگری بود و در تاریخ مبارزه طبقاتی جامعه ما ثبت خواهد شد. بنا بر این اینکه سندیکا ایجاد شد و مبارزه کارگران شرکت واحد فروکش کرد صحت ندارد و باید دید واقعا مبارزه آنها از چه مرحله ای و در اثر چه پارامترهایی افت نمود.

همه بخوبی می دانیم که پس از اعتصاب و به وحشت افتادن سرمایه داران از احتمال متشکل شدن دیگر کارگران به پیروی از کارگران شرکت واحد تهاجم کم نظیری به آنها صورت گرفت و شبانه بیش از ۱۵۰۰ نفر از رانندگان را در خانه هایشان بازداشت و به زندان اوین منتقل کردند و حتی در بعضی موارد اعضای خانواده آنها را نیز بازداشت نمودند. این سرکوب همه جانبه پاسخ سرمایه داران به متشکل شدن کارگران بود. در ادامه روند این سرکوب موج اخراج آغاز شد و شرط بازگشت به کارتعهد مبنی بر شرکت نکردن در هر اعتصاب و استعفا از سندیکا اعلام شد. کارگران که در موقعیت وخیمی قرار گرفته بودند و بخشهای دیگر کارگران را همراه خود نمی دیدند، تن به این تعهد دادند و فقط عده ای معدود که حاضر به تعهد دادن نشدند، باقی ماندند که آنها عملاً اخراج شده شرکت واحدند. ندیدن این واقعیات، چیزی جز تحریف نیستند. لغو کار مزدی ها از یکطرف میگویند: "سندیکا ساخته شد و مبارزات کارگران فروکش کرد" و صفحات زیادی در این باره می نویسند و از سوی دیگر با یک جمله ی اشاره ای و گذرا میگویند:

"اینکه قدرت قهر و سرکوب سرمایه در مهار مبارزات کارگران نقش اساسی ایفا می کرد توضیح واضح است." مسئله این است که در پس این جمله یک دنیا واقعیت ناگفته وجود دارد که لغو کار مزدی ها به راحتی از آن می گذرند و چشمشان را بروی آنها می بندند. این واقعیت که سرکوب عملاً بدنه کارگری را از نمایندگان جدا نمود را نباید نادیده گرفت. آنها به جای بیان این واقعیت سرکوب و استبداد، نام سندیکا را می گذارند. در آن مقطع زمانی رانندگان شرکت واحد شدیداً سرکوب شدند و این سرکوب چنان انعکاس جهانی داشت که در اعتراض به آن یک حرکت سراسری و قابل توجه صورت گرفت. بنا بر این اینکه بگویند سندیکا ساخته شد و مبارزه کارگران فروکش کرد و چندین صفحه در مورد آن قلم فرسایی نمایند، نادیده گرفتن واقعیت سرکوب این سندیکا و در واقع پرده پوشی سرکوب کارگران شرکت واحد است. اینکه سندیکای شرکت واحد در حال حاضر بیش از چند ده نفر نیست نتیجه مستقیم سرکوب آنها است و نه رویکرد راست و یا چپ آن.

آقای بیبا داراب زند نیز که می گوید سندیکای شرکت واحد به دلیل رویکرد رفرمیستیش چنان پایه اش را از دست داده که حتی نمی تواند مجمع عمومی را بر گزار نماید، اصلاً این واقعیت را نمی بیند که کارگران شرکت واحد در حال حاضر و پس از سرکوب به دلیل دلهره از دست دادن شغل خود و تعهدی که داده اند و در واقع عدم امنیت شغلی مجبور به فاصله گرفتن از سندیکا شده اند و نه بر مبنای تحلیل از رویکرد این سندیکا. آنها در عمل خود را در مقابل دستگاه سرکوب تنها می بینند و می دانند که فعلاً دیگر کارگران امکان حمایت عملی از آنها را ندارند. رانندگان شرکت واحد، شناختشان از سندیکای شرکت واحد همانا ایجاد تشکل به نیروی خود و سپس اعتصاب و مبارزه برای افزایش دستمزد بوده و هست. رانندگان شرکت واحد فقط پس از سرکوب، به حاشیه رفتند و موقتاً دست از مبارزه متشکل کشیدند.

لغو کار مزدی ها سعی دارند رویکرد کنونی یک گرایش این سندیکا را به پای ایجاد سندیکا بگذارند و نه رویکرد گرایشی که در آن عمل می کند.

بله این واقعیتی است که یک گرایش در این سندیکا با قبول سه جانبه گرایی و حتی تمایل نشان دادن به اصلاح طلبان حکومتی در جناح راست جنبش کارگری قرار گرفت و در واقع با رویکرد رادیکال کارگران مبارزه فاصله گرفت. اما این فقط رویکرد یک گرایش درون سندیکا بود و هست و گرایش دیگر با رد دفاع از اصلاح طلبان و پشتیبانی نکردن از سه جانبه گرایی همچنان خود را در جبهه رادیکال جنبش کارگری نگهداشته است. هیچ شکی در این رابطه نیست که باید با گرایش راست جنبش کارگری مبارزه ای پیگیر و آشتی ناپذیر انجام داد. اما این واقعیت را نیز نباید نادیده گرفت که همه را و از جمله جناح رادیکال سندیکای شرکت واحد را نباید با یک چوب برانیم. مبارزه ما با هر گرایش راست و رفرمیستی همیشه وجود داشته و خواهد داشت، اما نگاه لغو کار مزدی ها و آقای داراب زند در این رابطه متفاوت است آنها از راست بودن یک گرایش استفاده می کنند تا کل مبارزه رادیکال سندیکا و شکل گیری آن به نیروی خود کارگران بدون مجوز و تقاضا از دولت را لوٹ کنند. ایجاد سندیکای شرکت واحد و اعتصاب آنها رویکردی کاملاً متفاوت با راست روی سه جانبه گرایی در این تشکل است و این مسئله را نباید و نمی توان به پای ایجاد سندیکا گذاشت. یک سندیکا می تواند مبارزه ای رادیکال داشته باشد و سندیکایی دیگر ممکن است کاملاً راست و غیر کارگری عمل نماید. سندیکای شرکت واحد نیز ممکن است هزار یک جور دچار تغییر گردد و بر همان مبنا

نیز باید نسبت به آن موضع گرفت. اما این صحیح نیست که همه مبارزه گذشته آنها را نیز نفی کنیم. در همان زمان که گرایش راست این سندیکا از سه جانبه گرایی دفاع کرد کمتر کسی به نقد آنها پرداخت و کسانی نیز که به این موضع برخورد کردند یا مورد فحاشی قرار گرفتند و یا در بهترین حالت با سکوت بسیاری روبرو شدند. کمیته هماهنگی نیز به سهم خود همیشه چه در رابطه با سه جانبه گرایی بطور کلی و چه بطور خاص نسبت به حمایت هر جریان مطرحی در این رابطه عکس العمل نشان داده و فعالین این کمیته بارها موضع خود را اعلام نموده اند.

در واقع آقای داراب زند و لغو کارمزدی ها با یک کاسه کردن مبارزه رادیکال کارگران شرکت واحد و ایجاد تشکل به نیروی خودشان با موضع گیری راست یک جناح در این سندیکا، عملاً آب به آسیاب جناح راست جنبش کارگری می ریزند و رادیکالیسم جنبش کارگری را بیشتر مورد تاخت و تاز قرار می دهند. آنها بجای آنکه مواضع راست هرگرایشی و از جمله گرایش سندیکای شرکت واحد را مورد نقد قرار دهند، ایجاد تشکل به توسط کارگران را مورد تهاجم قرار داده اند و بر همین اساس راه را بیشتر برای گرایش راست جنبش کارگری باز می کنند. آنها مرز بین مبارزه رادیکال کارگران با رفرمیسم را در هم می آمیزند و از آن عملاً جمع بندی راست ضد متشکل شدن کارگران را می گیرند. مهم این نیست که در حرف به ایجاد تشکل اعتقاد داشته باشند، مسئله اصلی موضع در برابر تشکل هایی است که در شرایط فعلی و در جریان مبارزات بسیار سخت کارگران بوجود آمده اند. در آینده نیز ما بر اساس رویکرد سندیکای شرکت واحد نسبت به آن موضع خواهیم گرفت. در آینده چه این سندیکا در جناح راست و یا چپ جنبش کارگری قرار گیرد ارتباطی با این واقعیت ندارد که اقدام ایجاد تشکل به نیروی خود و بدون کسب مجوز آنها حرکتی کاملاً کارگری و رادیکال بوده است. اگر این سندیکا و یا هر گرایش دیگری در موضع راست جنبش قرار گیرند ضروری است بر همان اساس و نسبت به آن موقعیت آنها را نقد و بررسی نماییم.

سندیکای نیشکر هفت تپه

ابتدا خوب است به بررسی آنچه درباره سندیکای هفت تپه نیز می گویند توجه نماییم.

آقای داراب زند در همان مقاله سعی دارد نشان دهد که تا قبل از ایجاد سندیکا مبارزه ای رادیکال و فعال جریان داشت و با ایجاد سندیکا مبارزات فروکش کرد و رفرمیسم جایگزین آن شد. در این رابطه به نامه ای از یکی از کارگران نیشکر هفت تپه استناد می کند که ظاهراً برای ایشان فرستاده شده است. در این نامه که ایشان به آن استناد کرده اند چنین آمده است:

"در مورد کار اینان کافی است کمیته و کیفیت مبارزات و اعتراضات اخیر کارگران را با سال گذشته مقایسه کنید. تازه سال گذشته بگیر و ببند و زندان و سرکوب نسبت به نمایندگان خیلی شدیدتر بود." (همانجا)

لغو کارمزدی ها نیز با استناد به سخنان سخنگوی سندیکای نیشکر هفت تپه - رضا رخشان- همین مسئله را می خواهند ثابت کنند. سخنان رضا رخشان چنین است:

"... این تشکل از سوی مدیریت کارخانه در رابطه با مسائل مربوط به کارخانه نیشکر هفت تپه مورد مشورت و گفتگو قرار می گیرد... با وجود آنکه هنوز مطالبات کارگران هفت تپه با تاخیر دو ماهه پرداخت می شود و همچنان بیش از سه هزار کارگر این واحد تولیدی نسبت به آینده و امنیت شغلی خود نگران هستند اما در دو ماه گذشته به واسطه حسن اعتماد کارگران به سندیکا هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی مشاهده نشده است..."

در مورد اینکه سال گذشته مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه گسترده تر بود و حالا این مبارزات ظاهراً فروکش کرده است و آقای رخشان می گوید کارگران بنا به حسن اعتمادشان به سندیکا هیچ اعتصابی نکرده اند بر مبنای چند واقعیت بزرگ و مهم است که نه آقای داراب زند به آن اشاره می کند و نه لغو کارمزدی ها. در درجه اول موضوع این است که مبارزه دوسال گذشته کارگران در موقعیتی بود که کارخانه در معرض تعطیلی قرار داشت و حتی بخش کوچکی از زمین های زیرکشت این شرکت فروخته شد که با مبارزه جدی کارگران و اخطار به هر خریداری مبنی بر مانع شدن از کشت در آنها، شرکت عقب نشینی نمود. از طرف دیگر کارگران بیش از شش ماه دستمزد نگرفته بودند و در وضعیت اقتصادی بسیار بدی قرار داشتند. مبارزه بیش از یک سال آنها در نهایت و بطور نسبی کارفرمایان را به عقب نشینی واداشت و هم بخش قابل توجهی از مطالبات پرداخت شد و هم کارخانه مجدداً به تولید پرداخت. این عقب نشینی نسبی سرمایه داران همراه شد با پیشروی کارگران در عرصه ایجاد تشکل به نیروی خودشان و بدون کسب مجوز از دولت و براین اساس سندیکا با وجود تهدیدها و احضارها ایجاد شد. پس از همین مدت کوتاه ایجاد سندیکا نیز به هیچ وجه سرمایه داران و دم و دستگاه سرکوبشان متوقف نشدند و احضار به اطلاعات و در نهایت پس از تهدیدهای مکرر نمایندگان، عده ای از آنها را به دادگاه کشاندند. اما هیچیک از این واقعیات را لغو کارمزدی ها و داراب زند نمی بینند و طوری مسئله را جلوه میدهند که گویی سندیکا وردست سرمایه داران شده و به خوبی و خوشی به امر تولید مشغولند.

نکته بسیار با اهمیت دیگر در این رابطه این است که این آقایان درک نمی کنند بنا به سطح مبارزه و شرایط طبقه کارگر بطور کلی و وضعیت کارگران نیشکر هفت تپه بطور اخص، کارگران نمی توانند در یک اعتصاب و مبارزه خیابانی دائمی باشند. آنها تصور می کنند که چون کارگران نیشکر هفت تپه سال گذشته در اعتصاب و اعتراض خیابانی بودند این مبارزه بدون هیچ فاصله ای باید مداوماً جریان داشته باشد. کسانی که چنین تصویری دارند و نمی دانند که مبارزه کارگران در یک کارخانه جزئی از مبارزه عمومی طبقه کارگر است که هنوز به مرحله اوج خود و استمرار دائمی اعتصاب نرسیده است، در واقع هیچ چیز از واقعیت های مبارزه طبقاتی جامعه ما نمی دانند. مثلاً در مورد کارخانه هایی که سندیکا ایجاد نکردند و اعتصاب در آنها به وقوع پیوست، آیا اعتصاب دائمی و پایان ناپذیر بوده؟ آیا نمی دانند که کارگران نیشکر اعتصابشان را تا کسب قدرت نمی توانند ادامه دهند؟ آیا نمی دانند که مجموعه مبارزات کارگران در مقاطع مختلف و گام به گام در این شرایط صورت می گیرد و جلو می رود؟ مبارزه کارگران تنها در شرایط انقلاب است که دائمی و بدون وقفه صورت می گیرد. مثل دوران انقلاب ۵۷. آنها که شیپور حمله را همیشه می دمند، یا در حد شیپورچی باقی می مانند و یا اگر جماعتی را پشت سر داشته باشند، آنها را به شکست می کشانند. مبارزه کارگران دارای افت و خیزهای بسیاری است و نباید دچار این توهم شد که کارگران نیشکر هفت تپه می توانند از شوش انقلابی براه بیندازند. مبارزه آنها حلقه ای از سلسله مبارزه طبقاتی کارگران ایران است. وانگهی متشکل شدن کارگران نیشکر هفت تپه خود بخش بسیار ارزشمندی از مبارزه است که لغو کارمزدی ها و داراب زند آنرا نمی بینند. اینها که فکر می کنند سندیکا آمد و مبارزات فروکش کرد، در مقطعی دیگر که با سازماندهی این سندیکا دور جدیدی از مبارزه و اعتصاب به وقوع بپیوندد چه خواهند گفت؟ اینکه آقای رخشان می گوید کارفرما با سندیکا مشورت می کند بیانگر اجبار در به رسمیت شناختن سندیکا از طرف کارفرما است. اما چرا درکنار این واقعیت

نمی گوید که این سندیکا غیر قانونی شناخته شده و نمایندگان آن به دلیل ایجاد تشکل غیر قانونی به اطلاعات و دادگاه کشیده شدند. ایشان با استناد به حرف آقای رخشان که گفته بنا به حسن اعتماد کارگران به سندیکا در دو ماه گذشته اعتصابی انجام نشده نتیجه می گیرد که سندیکا رفرمیستی است. آیا از این مسئله باید نتیجه گرفت که پس فقط تشکلی انقلابی و رادیکال است که دائماً در اعتصاب بدون وقفه باشد. آیا هیچ تشکل کارگری این توانایی را دارد که در شرایط کنونی بدون وقفه کارگران را به اعتصاب بکشانند. گفته آقای رخشان بیانگر آن است که در این دو ماه اعتصابی صورت نگرفته ولی کارگران هنوز دو ماه حقوق نگرفته اند و در واقع نوعی تهدید کارفرما است که با وجود راه اندازی کارخانه و پرداخت بخشی از مطالبات، هنوز ما کارگران مشکل داریم و مجدداً ممکن است اعتصاب سر گیرد.

اما از همه این بدیهیات که بگذریم، نکته با اهمیت دیگری وجود دارد که باز هم نه آقای داراب زند متوجه آن است و نه لغو کار مزدی ها آنرا می فهمند. ماجرا این است که در یک تشکل توده ای مثل سندیکا که کارگران حول ابتدایی ترین مطالباتشان گرد می آیند، طیف وسیعی از کارگران وجود دارند. کارگرانی که به بورژوازی توهم دارند و ندارند. کارگرانی که مذهبی و غیر مذهبی اند. کارگرانی که منفعل و اکتیوند. کارگرانی که آغشته به لیبرالیسم هستند و یا رادیکال هستند و این کارگران برای افزایش دستمزد، امنیت شغلی، پرداخت به موقع دستمزدها و ... متشکل شده اند و در واقع چنین تشکلی مبارزه خود بخودی کارگران را سازمان می دهد. مبارزه کارگران بسیار ارزشمند است چون نسبت به مبارزه ای خود بخودی غیر متشکل یک گام بزرگ به جلو است. وقتی کارگران متشکل شوند در سطح بالاتری از مبارزه قرار می گیرند. همه بخوبی می دانیم که کارگر بدون تشکل ضعیف ترین کارگر است. بنابر این در تشکلی که همه کارگران حول مطالبات اقتصادی به روز خود بسیج می شوند قرار نیست همه کاملاً آگاهانه و سیاسی حرف بزنند. اگر همه این کارگران چنین بودند که دیگر به تشکل توده ای و سندیکا نیازی نبود. در آن صورت آنها در حزب خود متشکل می شدند و برای بدست گرفتن قدرت سیاسی بحث می کردند. این کارگران با وجود هزار یک توهم به بورژوازی نیز در شرایطی که متشکل می شوند، گام بزرگی به جلو برداشته اند و زمینه بیشتری برای مبارزه آنها ایجاد می گردد. بنا بر این قرار نیست همه این کارگران هر چه می گویند الزاماً درست و مبنی بر آگاهی طبقاتی باشد. کارگران با هزار و یک جور تاثیرات از فرهنگ سرمایه داری ممکن است اشتباه کنند و نظریات غلطی ارائه نمایند، اما همه اینها نه تناقضی با متشکل شدن آنها دارد و نه ممکن است که تا زمانی که همه کارگران به آگاهی کامل طبقاتی برسند به انتظار بنشینیم. در مورد سندیکای نیشکر هفت تپه نیز واقعیت همین است. نمی توان انتظار داشت که هزاران کارگر عضو آن و حتی همه نمایندگان آن، که آنها نیز کارگران معمولی هستند، دارای مرزبندی و خط و ربط های کاملاً تعریف شده ای باشند. سندیکای کارگران هفت تپه بر آیند مبارزه خود بخودی کارگران به شکل متشکل آن است. این تشکل نیز در ادامه راه خود ممکن است به سازش و یا پیشروی در عرصه مبارزه کشیده شود. در این رابطه نیز گرایشات چپ و راست جنبش هر یک بنا به موقعیت خود سعی در تاثیر گذاری بر این جریان و یا جریانات مشابه دارند. بنا بر این نباید با سو استفاده از سخن یک نماینده تمام مبارزه و دست آورد کارگران نیشکر هفت تپه را پایمال کرد. روحیه کارگران و نمایندگان سندیکای نیشکر هفت تپه به هیچ وجه آنچیزی نیست که داراب زند و لغو کار مزدی ها نشان می دهند. آنها به نیروی خود متکی هستند و بر همین مبنا نیز سندیکا را ایجاد نموده اند. به هیچ وجه نگاه آنها این نیست که با سازش با بالایی ها و مثلاً پذیرش سه جانبه گرایی

ممکن است به جایی برسند.

اما آقای داراب زند فقط به مقابله با سندیکای نیشکر هفت تپه بسنده نکردند و دامنه تهاجم خود را متوجه ما (کمیته هماهنگی) نیز نموده است. او سعی کرده با متصل نمودن ما به کانون مدافعان، اثبات کند که ما هم در موضع راست قرار گرفته ایم و با استناد به همان نامه مشکوک چنین نقل کرده اند:

"در اکثر آمد و شدها آنها یعنی کانون مدافعان و کمیته هماهنگی با هم بودند و در جلسات حضور داشتند. دوست عزیز همانطور که ما از روزی که چنین افرادی در منطقه حضور یافتند سعی کردیم از آنها دوری کنیم شما و دیگر دوستان نیز چنین کنید. ما کارگران آگاه با چنین افرادی چون جن و بسم الله هستیم."

لازم می دانم قبل از هر چیز مسئله رابطه با کانون مدافعان را با وجودی که در مقاله "پیرامون انتقادات کمیته پیگیری ... " گفتم در اینجا با شفافیت کامل روشن نمایم. در شورای همکاری بحثی در ارتباط با مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه جریان داشت که قرار شد کمیسیونی در این رابطه ایجاد شود تا هر فعال کارگری خواست در این رابطه بتواند در این کمیسیون شرکت داشته باشد. با ایجاد این کمیسیون نمایندگان شرکت کننده در شورای همکاری موافقت کردند که کانون مدافعان نیز حضور داشته باشد. اول از همه ضروری است این واقعیت گفته شود که نماینده وقت کمیته پیگیری نیز از جمله موافقان حضور کانون مدافعان در این کمیسیون بود و این آنچه است که آقای داراب زند اصلا عنوان نمی کند سعی دارد همکاری با کانون را فقط به گردن کمیته هماهنگی بیندازد. دوما اینکه نمایندگان استعلامی از گرایشات خود نکردند و با شناخت محدودی از کانون مدافعان این کار را انجام دادند. سوم ضروری است با شفافیت کامل گفته شود که طی جلسه هیئت اجرایی کمیته هماهنگی، که در این رابطه بحث صورت گرفت، کانون مدافعان در جناح راست جنبش کارگری ارزیابی شد و هر گونه اتحاد عمل با آنها و از جمله همکاری در کمیسیون هفت تپه منتفی گردید. این موضع کمیته هماهنگی برای کمک... است که توسط بالاترین ارگان آن یعنی هیئت اجرایی اتخاذ شده و در واقع موضع رسمی ما می باشد. بنا بر این تلاش آقای داراب زند برای اینکه اثبات نماید ما تمایل شدیدی به همکاری با کانون مدافعان داریم واقعیت ندارد و اساسا افرادی هم که در کمیسیون هفت تپه شرکت کردند از طرف شورای همکاری انتخاب شده بودند و نه کمیته هماهنگی.

داراب زند سعی دارد با استناد به آن نامه طوری جلوه دهد که کارگران نیشکر هفت تپه از ما گریزان بوده اند و همانطور که در نقل قول آمد، چنین اظهار نظر شده است:

"همانطور که ما از روزی که چنین افرادی در منطقه حضور یافتند سعی کردیم از آنها دوری کنیم شما و دیگر دوستان نیز چنین کنید."

اما نویسنده این نامه مشکوک فراموش کرده که همانجا آورده که ما در همه جلسات کارگران حضور داشته ایم. این تناقض گویی به وضوح نشان می دهد که این کارگران نیشکر هفت تپه نیستند که از ما گریزانند و در واقع به نقش ما در مبارزه کارگران اعتراف کرده است. اما واقعیت این است که کسی که بعنوان کارگر نیشکر هفت تپه این نامه را می نویسد و آقای داراب زند آنرا پروبال می دهد در واقع نه فقط مخالف موضع ما در قبال ایجاد تشکل به نیروی کارگران بلکه بطور مستقیم در مقابل اراده هزاران کارگر نیشکر هفت تپه قرار دارد که اقدام به ایجاد سندیکای نیشکر هفت تپه کرده و در مقابل سرمایه داران سینه سپر نموده اند.

واقعیت این است که سندیکای نیشکر هفت تپه نتیجه دو سال مبارزه کارگران است و با رویکردی رادیکال ایجاد شده و صاحبان سرمایه نیز با تمام قوا سعی دارند همان کاری را با آنها بکنند که با سندیکای شرکت واحد نمودند. بر این مبنا بر همه فعالین جنبش کارگری ضروری است که با تمام توان از آن حمایت کنند و نگذارند که این کارگران سرکوب گردند. اما ظاهراً عده ای از فعالین راه دیگری را برگزیده و به این کارگران پشت کرده اند.

شورا، سندیکا و ...

موضوع نوع تشکل توده ای کارگران به موازات رشد جنبش کارگری در چند سال گذشته بر جسته شده است و بارها این مسئله موضوع بحث فعالین کارگری قرار گرفته است. اما با ایجاد سندیکای شرکت واحد و حالا سندیکای نیشکر هفت تپه بار دیگر این بحث مطرح گردیده و گرایشات متناسب با جایگاه خود مسئله تشکل پذیری را مطرح می کنند. از میان این مباحث مقایسه شورا و سندیکا بیشتر از همه موضوع بحث قرار گرفته و عده ای از مخالفین متشکل شدن کارگران در سندیکا، از جمله لغو کار مزدی ها و آقای داراب زند با مقایسه شورا با سندیکا نتیجه می گیرند که سندیکا گرایشی رفرمیستی است. همانطور که توضیح داده شد شرایط جامعه ما و جنبش کارگری هنوز در مرحله تدافعی است و یا به عبارتی دیگر هنوز در شرایط انقلابی که اکثریت کارگران و مردم در مبارزه عملی با بالاترین مطالبات شرکت داشته باشند نیست. باید پذیرفت که توازن قوا هنوز به نفع ما کارگران نیست و در شرایط فعلی نمی توانیم به پای مبارزه نهایی با سرمایه داران برویم. این واقعیت بر هر فعال کارگری بی غرضی باید روشن باشد. و توضیح دادم که بطور مشخص مبارزه کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه و همه کارخانه های بحران زده و معترض حول مطالبات اقتصادی و بطور مشخص یا در رابطه با دستمزد معوقه است و یا حول افزایش دستمزد دور می زند.

حال با توجه به مجموع شرایطی که اشاره شد ضروری است کارگران متناسب با موقعیت و سطح مبارزات تشکل متناسبی را برگزینند. باید بپذیریم که این گزینش از جانب کارگران نه اراده گرایانه که بر اساس ابژکتیوهای موجود مبارزه طبقاتی ممکن می گردد. اما قبل از اینکه به مورد مشخص نوع تشکلهایی که متناسب با شرایط کارگران هستند بپردازیم ضروری است تعریفی از آنها و مشخصاً از سندیکا و شورا داشته باشیم.

واضح است که سندیکاها و اتحادیه ها ظرفی هستند که در چارچوب سرمایه داری و برای مطالبات اقتصادی و بروز کارگران فعالیت می نمایند. در واقع کارگران در این نوع تشکل برای افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، امنیت شغلی، جلوگیری از اخراجها، بیمه مکفی، ایمنی محیط کار و ... گرد می آیند و مبارزه می کنند. مبارزه سندیکایی در اروپا و آمریکای لاتین سابقه زیادی دارند و بخشی از تاریخ جنبش کارگری این کشورها می باشند. بیشتر اعتصابات با رهبری سندیکاها در این کشورها صورت می گیرد و این نوع سازماندهی در جهان طی چند دهه اخیر گسترش قابل توجهی داشته است. در ایالات متحده، کشورهای آسیایی نیز سندیکا و اتحادیه های بسیاری ایجاد شده اند و میلیونها کارگر عضو این اتحادیه ها و سندیکاها هستند. همانطور که گفته شد مبارزه این سندیکاها محدود به مبارزه ای در چارچوب سرمایه داری، حول ابتدایی ترین مطالبات و بروز ترین مبارزات کارگران است. کارگران در این نوع تشکل، مبارزه خود بخودی خود را سازمان می دهند. مبارزه ای که بطور دائم در جنبش کارگری شاهد آن هستیم و هر روز در گوشه ای برای دستمزد پرداخت نشده و یا افزایش دستمزد و مقابله با اخراجها و ... صورت می گیرد. سندیکا فقط قادر است این مبارزات پراکنده و بی سازمان کارگران را انسجام دهد و به شکل متشکل آنرا پیش

ببرد. بنا بر این ماهیت مبارزه سندیکایی مبارزه ای در چار چوب سرمایه داری است و فراتر از آن نمی رود. بنا بر این، سوال این است آیا باید به این مبارزات پیوست و آیا اساسا این مبارزه است و یا فعالیتی رفرمیستی؟ فعالین کارگری چه وظیفه ای در قبال مبارزات خودبخودی کارگران و احيانا ایجاد سندیکا توسط آنان دارند؟ آیا به این دلیل که این مبارزات هنوز از چار چوب سرمایه داری بیرون نرفته باید آنها را تخطئه کرد. اساسا مبارزه کارگران و مبارزه طبقاتی بطور کلی طی زمانهای طولانی در جامعه سرمایه داری به شکل خودبخودی و حول مطالبات اقتصادی به روز کارگران و مردم دور می زند. اگر بغیر از این بود سرمایه داری یک شبه از میان می رفت و مشکلات حل می شدند. اما در دنیای واقعیت چنین شرایطی فقط در دوران انقلاب و بر آمد وسیع جنبش ممکن می گردد و نمی توان آنرا اراده گرایانه ایجاد کرد. بنابر این ما با جنبش خود بخودی روبرو هستیم که سیر رشد یابنده ای دارد و با تمام توان باید تلاش کنیم تا این مبارزات متشکل شده و سازمان یابند. پر واضح است که هر کارگر آگاهی تلاش می کند ضمن مبارزه برای متشکل نمودن کارگران رادیکالترین و مناسب ترین آنها را تبلیغ نماید و یا به ایجاد آن کمک نماید. اما اگر این تلاش و کمک منطبق با واقعیات نباشند یا بی تاثیر می شوند و یا به ضد خود این فعل تبدیل می گردد. بنا بر این سندیکا ظرف مبارزه ای است که مبارزات خودبخودی کارگران در چارچوب سرمایه داری را سازمان می دهد و حول آن فعالیت می نماید و ما فعالین کارگری بنا به شرایط موجود که مبارزات با این ظرف خوانایی دارند به ایجاد آن کمک می کنیم و نه بر اساس انتخابی اراده گرایانه.

اما قبل از آنکه به بررسی و تفات های شورا بپردازیم ضروری است به یک نکته با اهمیت دیگر نیز توجه داشته باشیم. در وضعیت کنونی سرمایه داری جهانی صدها یا هزارن سندیکایی که وجود دارند وضعیت یکسان و مشابهی ندارند. سندیکاها و مبارزات خود بخودی کارگرانی که در این نوع تشکل سازمان یافته اند، بر مبنای دو رویکرد متفاوت قرار دارد. ضمن اینکه گفتم همه این مبارزات در چارچوب سرمایه داری است و سندیکاها و اتحادیه ها قادر نیستند از آن فرا تر روند، اما با این ماهیت مشترک دو رویکرد یکسان بوجود نمی آیند. از یکسو این تشکلهای و به عبارتی دیگر مجموعه مبارزات خود بخودی طبقه کارگر تحت تاثیر افزایش تضادهای طبقاتی قرار دارند که زمینه رادیکال شدن به آنها می دهد و شاهدیم که اعتراضات و اعتصابات در یکی دو دهه اخیر افزایش قابل توجهی داشته است. حتی بعضی از سندیکاها و اتحادیه ها فراتر از ساختار تعریف شده خود گام بر می دارند و مثلا شاهدیم که در جریان حمله آمریکا به عراق در بسیاری از کشورها تظاهرات و اعتراضات قابل توجهی توسط اتحادیه ها و سندیکا بر علیه جنگ انجام شد. اما همه اینها فقط یک روی سکه است. سندیکاها تحت تاثیر عوامل دیگری نیز قرار دارند که تاثیرات منفی بر آنها بجای می گذارد. بخشی از سندیکاها و اتحادیه ها راه سازش طبقاتی و میانجی گری را بر گزیده اند. آنها در ارتباط با مطالبات اقتصادی به روز کارگران به تشکیلاتی برای چانه زنی و ممانعت تبدیل می گردند که نقش منفی در جریان مبارزه کارگران ایفا می کنند. این نوع سندیکاها در اروپا و آمریکا که به نسبت کشورهای "جهان سوم" بیشتر عرض اندام می کنند وریشه قوی تری دارند. سرمایه داری به دهها طریق سعی در به انحراف کشاندن جنبش های کارگری و تشکلهای آنها از جمله سندیکاها و اتحادیه ها دارد. آنها با امتیاز دادن، خرید رهبران کارگری توسط سولیداریته، فرسایشی کردن مذاکرات و... تلاش می کنند سندیکاها و اتحادیه ها را به نهادهای سازش تبدیل کنند. در دنیایی که آلترناتیو کارگری قدرتمندی وجود ندارد و بحران سیاسی در این مورد

برآشفتگی فکری کارگران دامن می زند، برخی از سندیکاها نیز تحت تاثیر این شرایط قرار دارند و رویکرد سازشکارانه و مماشات طلبانه ای در پیش می گیرند.

اما همه اینها بار مسولیت ما در قبال تشکل های توده ای کارگران و از جمله سندیکاها را کاهش نمی دهد. هرچا مبارزات خود بخودی وجود داشت باید آنرا یک گام ارتقا داد و آنرا متشکل نمود. در این رابطه قضاوت ما و بر خورد ما به سندیکاهای موجود و سندیکاهایی که ایجاد میشوند فقط باید براساس رویکرد آنها باشد و نه نام آنها. هرچا این تشکلهای طریق سازش را در پیش گرفتند بدون هیچ ملاحظه ای باید در مقابل آنها ایستاد و ماهیت آنها را برای کارگران افشا کرد. اما هر سندیکایی که طریق مبارزه و سازماندهی کارگران برای اعتصاب و اعتراض را در پیش می گیرد باید مورد حمایت ما قرار گیرد. نمی توان صرف وجود سندیکا بودن آنرا تخطئه کرد و به رویکرد آن توجهی نداشت. ویژگی های جامعه ما نیز در رابطه با ایجاد تشکل های کارگری را باید مد نظر داشت. همه بخوبی می دانیم که جامعه ما تا حدود زیادی جامعه ای سیاسی است. به این معنا که با توجه به انقلاب سال ۵۷ و وقایع پس از آن تا کنون و سیر رخدادها و حوادث همواره جامعه ما را به مثابه آتش زیر خاکستر نگاه داشته و جنبش کارگری نیز همواره رکن اصلی از رویکردهای سیاسی می باشد. در جامعه ای که هزاران انسان بخاطر آزادی خواهی و آرمانگرایی جان باختند و تضادهای طبقاتی در هر تند پیچی به سرعت رنگ و بوی سیاسی بخود می گیرد، هر مبارزه و بخصوص تشکل اقتصادی که رویکرد نسبتا رادیکالی داشته باشد می تواند در یک برآمد اجتماعی به سرعت نقش و جایگاه ارزشمند و والایی را کسب نماید. بر همین مبنا نیز کوچکترین شکل های سازماندهی و انسجام برای سرمایه داران زنگ خطر را به صدا در می آورد و با بسیج نیروهای خود به مقابله با آن بر می خیزند. حتی سالگردها و یادبودها، ارتباط های محفلی، داشتن چند نماینده کارگر در محیط کار و ... همگی شدیداً صاحبان سرمایه را نگران می کند و آنها را مورد تاخت و تاز قرار می دهند. بله اینها واقعیاتی است که طی چند دهه به وقوع پیوسته و همه با آن آشناییم و بخوبی می دانیم که چرا استبداد یک پایه اصلی روابط اجتماعی است. بر پایه این واقعیات متشکل شدن چند هزار کارگر نیشکر هفت تپه حول مطالبات اقتصادی امروزشان زنگ خطر بزرگی را برای سرمایه داران به صدا در آورده، اما ظاهراً برای بعضی از فعالین کارگری گوش شنوایی برای شنیدن صدای این زنگ وجود ندارد. این زنگ خطر برای صاحبان سرمایه باید برای ما صدای فریاد هایی باشد که یکی شده و اگر امروز برای مطالبات ابتدایی خود مبارزه می کند، فردا می تواند برای همه منافع خود به میدان بیاید.

مقایسه ساختار سندیکا در کشور ما با دیگر کشورها بما در شناخت این نهاد کمک می کند. در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین که مرکز ثقل مبارزات سندیکایی هستند و تعداد بسیاری دیگر از سندیکاها در دیگر نقاط دنیا، سندیکا به لحاظ ساختاری آغشته به بروکراسی است. به این معنا که اشخاصی که فعالین اصلی سندیکا هستند حرفه و شغلشان فعالیت سندیکایی است. به این معنا که آنها که عمدتاً خود قبلاً کارگر بوده اند و یا حتی کارگر هم نبوده اند، مسئولین سندیکا هستند و خارج از محل کار و زیست کارگران نیز وجود دارند. مثلاً سندیکاهای متعددی در زمینه پروژه های عمرانی وجود دارند. کارگران در یک محیط کاری به یکی از این سندیکاها رای می دهند و آن سندیکا از آن پس سندیکای آن محیط کار می شود و البته ممکن هم هست که گاهی سندیکا به نا به خواست کارگران عوض شود و سندیکای دیگری انتخاب گردد. مسئولین اصلی سندیکا شغل و حرفه شان فعالیت سندیکایی است. یعنی از طریق

فعالیت‌های سندیکایی امرار معاش می‌کنند. در اکثر این کشورها یک درصد دستمزد کارگران به حساب سندیکا و نیم درصد به حساب فدراسیون ریخته می‌شود. بنابر این اشخاصی وجود دارند که ممکن است بیست و یا حتی سی سال است رئیس و یا دیگر مسئولین سندیکا باشند. هر سندیکایی که کارگران بیشتری عضو آن باشند از قدرت مالی بیشتری برخوردار است. این نوع ساختار سندیکایی زمینه را برای جا خوش کردن عده‌ای بروکرات و یا فرصت طلب فراهم می‌کند. بعضی از مسئولین و رؤسای سندیکاها از بابت حق عضویت کارگران در سندیکاها به نان و نوایی می‌رسند. اما با وجود این ساختار، به هیچ وجه همه مسئولین سندیکاها بروکرات و فرصت طلب نیستند. بسیاری از سندیکاها نیز با همین ساختار و شرایط شدیداً در مقابل سرمایه‌داران مبارزه می‌کنند و مسئولین آنها فاسد نشده‌اند. بسیاری از آنها در راستای منافع کارگران در همان چارچوب تعریف شده مبارزه اقتصادی فعالیت چشمگیری دارند و اعتصابات و اعتراضات بسیاری انجام داده‌اند و حتی جان خود را در این راه گذاشته‌اند.

اما مقایسه این نوع ساختار با ساختار سندیکا در کشور ما قابل توجه است. در این چند ساله که ما شاهد شکل‌گیری سندیکای واحد و نیشکر هفت تپه بوده‌ایم، بخوبی می‌دانیم که ساختار سندیکا در ایران به هیچ وجه مثل کشورهای دیگری که ذکر شد نیستند. اساساً شرایط جامعه ما ساختار سندیکاهایی که بتوانند مسئولینی جدا از طبقه داشته باشند را فراهم نمی‌کند. در کشور ما بلعکس سندیکا و هر نوع تشکل دیگری که واقعا در محیط کار ایجاد گردد از میان خود کارگران نمایندگانی انتخاب می‌کند و آنها نیز شدیداً تحت فشار امنیتی قرار می‌گیرند. در واقع ساختار سندیکا در ایران بیش از هر چیز به شکل شورایی و با انتخاب کارگران در محیط کار که نمایندگان خود را انتخاب می‌کنند ممکن می‌گردد و نه شکل بروکراتیک و خارج از طبقه، البته جناح راست جنبش کارگری در تلاش برای احیای سندیکاها به شکل صنف و خارج از طبقه برای نفوذ در آن هست - بطور مشخص فعالین "احیاگران سندیکاها" - اما بخوبی می‌دانیم که تا کنون نقش آنها بسیار کم و حاشیه‌ای بوده و موفقیتی در این رابطه بدست نیاورده‌اند ولی خطر آنها همیشه ما کارگران را تهدید می‌کند و بطور دائم ضروری است که با آنها مبارزه نماییم. اما موضوع بحث بطور مشخص سندیکاهایی هستند که همانند سندیکای شرکت واحد و هفت تپه از میان کارگران و با رای آنها انتخاب شده‌اند و نمایندگانشان همواره کارگرانی هستند که در همان محیط کار کار می‌کنند. این ساختار بسیار با ارزش و شکل شورایی دارد که ضروری است آنرا پاس بداریم و در مقابل شکل بروکراتیک آن همواره از مدافع آن باشیم. در واقع این دو نوع ساختار را باید از یکدیگر تفکیک نمود، در مقابل ساختار بروکراتیکی که احیاگران سندیکاها سعی دارند به دو شیوه آنرا جا بیندازند (یکی شکل ساختاری خارج از طبقه و از بالا که ذکر شد و شیوه دیگر که صنوف را که شامل کارفرمایان و خیش فرمایان می‌باشند را با بدنه کارگری در هم بیامیزند) و ما باید با آن مبارزه نماییم، و از سوی دیگر ساختاری که در میان کارگران با انتخاب از پایین و توسط خود آنها و بدون مجوز در محیط کار انجام می‌شود و گردانندگان سندیکا همانا کارگرانی هستند که مثل گذشته به کار در کنار دیگر کارگران ادامه می‌دهند، وجود دارد.

بنا بر این دو صف جناح راست و چپ جنبش کارگری، در زمینه ساختار تشکل‌های کارگری نیز صف بندی نموده‌اند و این نکته ایست که تا کنون به آن کم توجه شده است. این شکل ایجاد تشکل در میان کارگران کاملاً رادیکال است و می‌تواند الگویی برای دیگر کارگران در دیگر کشورها نیز قرار گیرد.

یک موضوع دیگر مبارزه فرمیستی و مبارزه برای فرم است. اساساً نباید مبارزه برای فرم را مساوی با

سندیکالیسم و رفرمیسم دانست. میلیونها کارگر بطور دائم در نبرد طبقاتی برای مطالبات ابتدایی خود به میدان آمده اند. بخش اعظم تاریخ مبارزه طبقاتی در همه کشورها، مبارزه برای مطالبات اقتصادی در جامعه سرمایه داری است. دو نکته مهم در این رابطه مرز بین مبارزه مطالبات به روز کارگران با رفرمیسم و سندیکالیسم است. اول چگونگی این مبارزه است. اینکه کارگران در یک مبارزه رادیکال و به نیروی خود متکی پیش می روند یا نه بسیار تعیین کننده است. این نه فقط در مورد یک تشکل سندیکایی بلکه در مورد یک حرکت خودبخودی نیز صادق است. اگر کارگران بجای اعتصاب و راه بندان به نامه نوشتن و درخواست از مجلس و نهادهای دیگر حکومتی دل خوش کنند و تصور نمایند که از طریق مذاکره می توانند حق خود را بستانند، قدم در راه رفرمیستی گذاشته اند. از سوی دیگر اگر کارگران دچار این توهم گردند که با مبارزه سندیکایی همه مشکلاتشان حل خواهد شد و یا به دست آوردهای سندیکاها - مثل اروپا - دل خوش باشند باز قدم در راه رفرمیسم گذاشته اند. اما صرفا مبارزه تحت پوشش سندیکا با سندیکالیسم و رفرمیسم یکی نیست. با بررسی تاریخ سندیکاها و اتحادیه های کارگری رویکردهای مختلفی از مبارزه کارگران را می بینیم. مبارزه کارگران در اتحادیه ها حتی فقط بر مبنای دو رویکرد رادیکال و رفرمیستی رقم خورده، بلکه جریانات قوی سندیکا های سرخ، آنارکوسندیکالیستها و... را نباید از یاد برد. در حال حاضر نیز رویکردهای بسیار متفاوتی از سندیکاها وجود دارد. در کشورهایی مثل کلمبیا و تعدادی دیگر از کشورهای آمریکای لاتین سندیکاها مبارزات بسیار رادیکالی دارند و سالی نیست که صاحبان سرمایه عده ای از فعالین این سندیکاها را به قتل نرسانند. اما در کشورهای مثل ونزوئلا، گواتمالا و بولیوی که به ظاهر چپها و سندیکالیستها سر کار آمده اند موضوع متفاوت است. چند گرایش کاملا متفاوت و متناقض در بین سندیکاها ایجاد شده. سندیکاهای حکومتی و سازشکار، سندیکاهایی که از طرف اپوزوسیون آمریکایی و کانال سولیداریته حمایت میشوند و آب به آسیاب آنها می ریزند و بالاخره سندیکاهای رادیکال و مستقلی که به اراده کارگران متکی هستند و در راستای آن مبارزه فعال دارند. چگونه ممکن است همه این سندیکاها را با یک چوب راند. اینکه سندیکاهای رادیکال آنها با وجود مبارزه فعال قادر نیستند، از چارجوب مدار سرمایه داری فراتر روند ریشه در بحران سیاسی و بعبارتی دیگر عدم وجود سوسیالیسم کارگری دارد، که در تمام دنیا مشکل بزرگی در راه پیشروی کارگران است. اگر آلترناتیو انقلابی و راه گشایی وجود داشته باشد مبارزه کارگران بر مدار جنبش خودبخودی ویا گرایشات غیر کارگری دور تسلسل طی نخواهد کرد.

اما ممکن است این سوال مطرح گردد که حالا که کارگران به ایجاد تشکل روی می آورند، چرا ما فعالین کارگری نباید شوراها را برای آنها به جای سندیکا تبلیغ کنیم؟ واضح است که شورا نهادی به مراتب پیشرو تر از سندیکا است. پس چرا کارگران شورا را انتخاب نکنند؟ قبل از اینکه به این سوالات جواب دهیم باید ببینیم واقعا شورا چه تعریفی دارد و دارای چه ویژگی هایی است.

شورا تفاوت ماهیتی با سندیکاها دارند. کارگران با انتخاب شوراها نه فقط نهادی را که از منافع روزمره آنها دفاع کند، بلکه نهادی را ایجاد می کنند که قادر است، منافع استراتژیک آنها را در رابطه با کسب قدرت تامین نماید. در واقع شوراها نهادی هستند که نقطه مقابل ساختار قدرت سیاسی سرمایه داری است. شوراها کارگری آلترناتیو طبقه کارگر برای نوع حکومتش می باشند. شعار معروف "تمام قدرت به دست شوراها" برگرفته از همین واقعیت است. در واقع شوراها نوع حکومت کارگری است که در مقابل دمکراسی پارلمانی ایجاد می گردد و بر همین مبنا نهادی

سیاسی و اقتصادی است. شوراها تبلور اراده طبقه کارگر برای کسب قدرت می باشند و بر همین اساس با سندیکا و اتحادیه تفاوت ماهوی دارند. حال باید ببینیم که شوراها در چه شرایطی می توانند ایجاد شوند؟ اگر می پذیریم که شوراها آلترناتیو کارگری برای کسب قدرت طبقه کارگر هستند، باید این واقعیت را هم بپذیریم که بر بستر بروز اراده طبقه کارگر برای کسب قدرت شکل می گیرند. یعنی کارگران در شرایطی که برای کسب قدرت وارد میدان می شوند و دوران انقلاب ایجاد می شود نهادهای خود را برای بدست گرفتن قدرت را نیز ایجاد می کنند. بر بستر شرایط انقلابی است که شوراهای سراسری کارگران در هر کارخانه و کارگاه ایجاد می گردد و آماده کسب قدرت سیاسی می شوند. شوراها در اوج مبارزه سیاسی طبقه کارگر شکل می گیرند و این مبارزه را در خود متبلور می کنند. بر اساس همه این واقعیات شوراها از زمین تا آسمان با سندیکاها و اتحادیه ها متفاوتند و ما با صراحت تمام اعلام کرده و می کنیم که طرفدار جنبش شورایی کارگران هستیم و به مثابه یک آلترناتیو کاملا به شعار "تمام قدرت به دست شوراها" اعتقاد داریم. تاریخ نیز نشان داده است که در دوران برآمد همه جانبه جنبش به شکل انقلاب است که شوراها ایجاد می گردند. در دوره انقلاب ۱۹۰۵، انقلابات فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ و حتی در دوران انقلاب ایران. اینکه در هر کدام از این دورانها نتایج متناقضی به بار آمد که شوراها بعضا قادر شدند قدرت را بگیرند و یا مثل سال ۵۷ این توان را نداشتند در اینجا بحث من نیست. اما آنچه که واضح است این مسئله است که در اثر شرایط دورانهای انقلابی شوراها ایجاد شدند و آنها آلترناتیو طبقه کارگر در مقابل سرمایه داری بودند.

بنا بر این، بر اساس همه این واقعیات است که شوراها در شرایط حاضر و به معنای واقعی خود امکان ایجاد شدن را ندارند. چون ما در شرایط انقلابی و به میدان آمدن سیاسی کارگران در سطح وسیع نیستیم. مبارزه کارگران برای دستمزد عقب افتاده هر چند بسیار با ارزش است اما فاصله زیادی با شرایط انقلابی دارد. در نتیجه ما با اراده خود قادر نیستیم هر زمان که خواستیم شوراهای کارگری را ایجاد نماییم.

بنا بر این در شرایطی که ما به ایجاد تشکل کارگری کمک می کنیم، ممکن نیست که هر سناریوی دلخواهی را بنویسیم و انتظار داشته باشیم کارگران نقش بازی گران این سناریو را ایفا کنند. وضعیت و موقعیت کارگران واقعیتی خارج از ذهن ماست و بر همین اساس ما تنها قادریم که بر این واقعیات در حد ممکن تاثیر بگذاریم. یعنی در بهترین شرایط ممکن ما می توانیم بر جنبش موجود تاثیری بجای بگذاریم که یک گام به جلو حرکت کند.

همانطور که ذکر شد شوراها با سندیکاها و اتحادیه ها تفاوت ماهوی دارند و باید کاملا به این نکته توجه داشت که بنا به همین واقعیت اگر شورایی ایجاد گردد که فقط تبلور مطالبات ابتدایی و به روز کارگران باشد، دیگر شورا به معنای واقعی کلمه نیست. اگر قرار باشد همانا مبارزات فعلی کارگران را انسجام دهد و در چار چوب آن مبارزه نماید دیگر شورا به مثابه یک آلترناتیو نیست بلکه با سندیکا تنها تفاوتش در نام خواهد بود. من از مجموع این مسائل نتیجه گیری نمی کنم که تنها شکل ممکن تشکل پذیری کارگران شکل سندیکایی است. با در نظر داشتن ویژگی های جامعه ما که از یکسو استبداد و از سوی دیگر سطح جنبش کارگری و شرایط مختلف بخشها و لایه های آن و ... می باشند، تنها شکل تشکل پذیری فقط سندیکا نیست. بحث من اشاره به این واقعیت بود که شکل متشکل شدن کارگران تحت قدرت شوراها، شرایط به مراتب بالاتری را به نسبت موقعیت کنونی می طلبد، اما هر شکل از متشکل شدن کارگران که رویکرد رادیکال و واقعا کارگری داشته باشد باید مورد حمایت ما قرار بگیرد. در همین چند سال گذشته

چندین کمیته کارگری ایجاد شدند. هر چند این کمیته ها عمدتاً از میان کارگران پیشرو و یا فعالین کارگری ایجاد شده، اما در هر حال همه آنها نیز جزئی از طبقه کارگرند و نمی توان آنها را خارج از جنبش کارگری ارزیابی نمود. حتی محافل، جمعهای کارگری و انتخاب نمایندگان کارگران نیز نطفه های قوی از امکان تشکل پذیری را می توانند در خود داشته باشند. بسیاری از کارگران در موقعیتهای زیست و کار خود دارای شرایط متفاوت و خاص خود نیز هستند. ممکن است در یک کارخانه فعال کارگری مورد حمایت باشد و یا بلعکس از نفوذ کمی بر خوردار گردد. و یا بنا به شرایط مبارزه در یک کارخانه ممکن است قدرت پیشروی کارگران بیشتر از دیگر کارخانه ها باشد و در نهایت هر محیط کارگری می تواند ویژگی های خاص خود را داشته باشد، که قطعاً بر روند تشکل پذیری آن تأثیرات خاص خود را نیز خواهد داشت. اما با وجود تمام این ویژگی ها نمی توان کارگران یک کارخانه کاملاً با سطح مبارزه طبقه کارگر جامعه خود فاصله زیادی داشته باشند.

مثلاً با وجود تمام مبارزاتی که در میان کارگران نیشکر هفت تپه و شرکت واحد بود نمی توان انتظار داشت، آنها قدم در راه یک رودررویی همه جانبه با سرمایه داران بگذارند. اگر اینطور بود و فقط کافی بود که مابجای سندیکا شورا های کارگری را تجویز نماییم و بلا فاصله نیز آنها به مثابه یک نهاد سیاسی طبقه کارگر بوجود می آمدند، آیا بهتر نبود که مثلاً ارتش کارگری درست می کردیم و یا مثلاً همه را به ایجاد یک حزب کارگری فرامی خواندیم. اما هر فعال منطقی میدانند که در شرایط حاضر این تصورات چیزی جز اوام نیستند و نباید دچار تصورات کودکانه بشویم. نوع متشکل شدن کارگران باید برگرفته از واقعیات مبارزات آنها باشد و در غیر اینصورت در حد تئوری باقی خواهند ماند.

با وجود تمام این مسائل هر کجا که کارگران به ایجاد شورا، حتی در حد نام نیز تمایل نشان دهند ما قطعاً از آنها حمایت خواهیم نمود و در حد توانمان به آنها کمک خواهیم کرد. لازم به تأکید مجدد است که ما طرفدار یک جنبش شورایی هستیم و این شوراها نه فقط به مثابه نوعی از تشکل پذیری کارگران بلکه فراتر از آن به مثابه آلترناتیو کارگری ما می باشند. اما نباید این شوراها در حد یک نام باشند و یا تئوری تشکلی باشند که روی کاغذ باقی بمانند.

در اینجا بازگشت به این بحث را ضروری می دانم که آنچه در رابطه با شرایط کنونی تشکلهای و نوع بر خورد ما با آنها تعیین کننده است، رویکرد آنها در عرصه مبارزه طبقاتی می باشد و نه فقط نام و نوع تشکل. واضح است که پیش فرض این موضوع توافق بر سر ایجاد تشکلهای مستقل از دولت و کارفرما و ایجاد شده به نیروی خود کارگران می باشد. اگر چند نمونه بر جسته تاریخی را نگاه کنیم در خواهیم یافت که در هر دورانی - چه انقلابی و چه رکود- تشکلهایی متناسب با شرایط بوجود آمده اند و حتی باز هم بر مبنای همان شرایط نوع فعالیتشان متفاوت بوده است. اما در هر دوره ای و هر نوعی از تشکل بنا به تضادهای طبقاتی جامعه دارای رویکردهای متفاوتی بوده اند. بعنوان مثال، اتحادیه های کارگری روسیه قبل از سال ۱۹۰۳ را در نظر بگیریم. دواتحادیه بزرگ کارگری به نام اتحادیه کارگران شمال و اتحادیه کارگران جنوب وجود داشتند، که مبارزات کارگران برای مطالبات ابتدایی خود را سازمان می دادند و نقش قوی در پیشروی مبارزه طبقاتی داشتند. در روسیه قبل از انقلاب سوسیال دمکراتها (انقلابیون سوسیالیست) در آن دوران در این اتحادیه ها فعالانه حضور داشتند و مبارزه آنها را هر چه بیشتر به سمت رادیکالیسم سوق می دادند و ضمناً آگاهی طبقاتی را نیز در میان کارگران تبلیغ می کردند. این اتحادیه ها در دوران خود و بنا به شرایط در انسجام و رشد مبارزه طبقاتی کارگران روسیه نقش بسزایی داشت و بسیاری از کارگران

تحت تاثیر مبارزات این اتحادیه ها قرار گرفتند. البته در جریان سرکوبهای تزاری این اتحادیه ها تقریبا متلاشی شدند. اما بسیاری از اتحادیه ها در اروپا و آمریکا نقش رفرمیستی را بازی می کنند. در آمریکای لاتین موضوع متفاوت است و گرایشات مختلف طبقاتی در بین سندیکاها وجود دارند.

با آغاز دوران انقلاب ۱۹۰۵ شورا های کارگری ایجاد شدند. این شوراها مدت زیادی دوام نیاوردند و به دلیل شکست انقلاب و عدم آمادگی طبقه کارگر، پیش از آنکه بتوانند نقش تعیین کننده ای ایفا نمایند در هم کوبیده شدند. اما در همان مدت کوتاه نیز شورا ضمن هدایت مبارزه کارگران دارای گرایشات رادیکال و متناقضی بود. سالها بعد و در جریان دو انقلاب فوریه و اکتبر ۱۹۱۷، شورا های کارگری نقش بسیار تعیین کننده ای یافتند. شورا های کارگران و سربازان و دهقانان که میلیونها نفر را تحت پوشش داشتند، در طول دو انقلاب رویکردی یکسان نداشت. در جریان انقلاب فوریه و تا چند ماه پس از آن اکثریت در شوراها با طرفداران منشویکها و دیگر جریانات غیر کارگری بودند و در واقع به حکومت سرمایه داران توهم داشتند. اما با موضع گیری صحیح انقلابیون و سیر حوادث و رخدادها رویکرد شوراها تغییر یافت و منافع واقعی خود را شناختند بر همین اساس حکومت سرمایه داران را به زیر کشیدند و قدرت را بدست گرفتند.

حتی در جریان انقلاب نیمه تمام سال ۵۷ ایران نیز شورا های کارگری زیادی ایجاد شدند و بیش از یکسال بعد از انقلاب نیز دوام آوردند، اما بنا به عدم آمادگی طبقه کارگر - که من در کتاب یک قرن مبارزه طبقاتی در ایران سعی کردم آنرا توضیح دهم - شوراها نیز به سرمایه داران تازه به دوران رسیده توهم داشتند، و بر همین مبنا نتوانستند رسالت طبقاتی خود را انجام دهند. همه این تجربیات تاریخی بیانگر رویکردهای متفاوتی است که در شرایط متفاوت و توسط گرایشات مختلف حتی در شوراها نیز بروز کرده اند و بنا بر این صرف وجود شورا یا اتحادیه و کمیته های کارگری نمی توان نتیجه گرفت که الزاما رویکرد آنها کارگری یا غیر کارگری است.

در مورد احزاب سیاسی نیز مسئله به همین شکل است. لغو کار مزدی ها سعی کردند در این گیرودار از آب گل آلود ماهی بگیرند، و به حزب کارگری نیز برخورد کرده اند.

اتحاد عمل و تشکل پذیری کارگران

آقای داراب زند در همان مقاله و در چند صفحه بر ضرورت مبارزه ایدئولوژیک و نظری در جنبش کارگری تاکید کرده و بر این مبنا در مورد این مسئله که اتحاد عمل نمی تواند بین هر گرایشی و بدون در نظر داشتن هر گونه اختلافی صورت بگیرد، بحث نموده است. در کلیت این موضوع من نیز با ایشان موافقم و نمی توان عرصه مبارزه نظری که بطور اجتناب ناپذیر جزئی از مبارزه طبقاتی را بروز می دهد، را دست کم گرفت. اما کلی گویی در این مورد ما را بجایی نمی رساند و باید بر خورد مشخص به موارد مشخص کرد. البته آقای داراب زند نیز این کار را کرده و با استناد به رویکرد ما در شورای همکاری و مباحث رفیق ما، خانم مریم محسنی بحث را پیش برده است. ایشان در همان مقاله چنین توضیح داده اند:

"یک نمونه از دو شیوه برخورد را می توان در مورد اختلاف نظری موجود در "شورای همکاری ..." و مبارزه ایدئولوژیک که در میان این جمع از فعالین کارگری بوجود آمده است، دید. با در نظر گرفتن گزارشی که از هر دو طیف فعال در این شورا بیرون آمده است، طیفی معتقد به رویکرد انقلابی و عدم سازش با نیروهای رفرمیستی است

که نقش نفوذی سرمایه داری را در جنبش کارگری بازی می کنند و خواهان عدم همکاری با چنین نیروهایی است. و طیف دیگر جریانات رفرمیستی را نیز در زمره نیروهای کارگری شمرده و ایجاد تمایز بین نیروهای فعال در جنبش کارگری را " تفرقه اندازی" می خواند.

همانطور که در مقاله پیرامون انتقادات کمیته پیگیری... توضیح دادم، به اعتقاد من اتحاد عمل زمانی به سود جنبش کارگری است که اتحاد عملی بین طیف رادیکال و حد اکثر نیروهای بینابینی باشد و در واقع در راستای هدف کنونی ما فعالین کارگری یعنی در جهت متشکل نمودن کارگران عمل نماید. و این مسئله را با موضع گیری که توضیح دادم هیئت اجرایی ما در قبال کانون مدافعان انجام داده، نشان داده است. در شورای همکاری نیز عموماً نمایندگان ما مدافع اتحاد عمل با گرایشات راست نبوده و در راستای سیاست عمومی کمیته هماهنگی گام بر می دارند و بطور مشخص هم شاهد بوده هستیم که شورای همکاری ظرف اتحاد عمل جریانات راست و چپ نبوده و ما در حد توان خود تلاش خواهیم کرد که در آینده نیز این شورا همچنان ظرف اتحاد عمل جریانات رادیکال باقی بماند. ما در مبارزه عملی و نظری با جریانات راست همیشه پیش قدم بوده ایم و رویکرد ما این واقعیت را ثابت نموده است. اما آقای داراب زند به گونه ای مسئله را جلوه می دهد که گویی در شورای همکاری دو گرایش در مقابل یکدیگر، که یکی خواهان اتحاد عمل با نیروهای رفرمیست است- منظور کمیته هماهنگی - و دیگری که کمیته پیگیری باشد خواهان مرزبندی با آنها بوده است. واقعیت این است که به هیچ وجه آنچه ایشان می گویند صحت ندارد. در هیچ زمانی کمیته هماهنگی چه در شورا و چه خارج آن نه تنها خواهان نزدیکی با گرایشات راست نبوده و نیست بلکه کارنامه ما نشان می دهد که بیشترین مبارزه و مرزبندی نظری و عملی را با گرایشات راستی مثل احیا گران سندیکاها، ظرفداران سه جانبه گرایی، لغو کارمزدی ها و ... داشته ایم. اگر بخاطر بیاوریم در ابتدای شکل گیری کمیته پیگیری، با طرح مطالبه از وزارت کار برای گرفتن مجوز به میدان آمد و در واقع این رویکردی بود که برای ایجاد تشکلهای کارگری در دستور کار جنبش قرار می داد، و هر چند که خوشبختانه جناح چپ جنبش کارگری با این رویکرد مرزبندی نمود و آنرا کنار زد و حتی خود کمیته پیگیری نیز دیگر این راه را دنبال ننمود، اما هرگز نسبت به رویکرد گذشته خود نقدی ننوشتند. اما رویکرد ما از همان ابتدا نه با اتکا به درخواست از نهادهای حکومتی بلکه بر اساس استراتژی ایجاد تشکلهای مستقل از دولت و کارفرما و با نیروی خود کارگران و بدون نیاز به مجوز دولتی آغاز گردید و ادامه دارد.

آقای داراب زند برای آنکه اتهام خود را به ما به ظاهر مستدل نماید با اشاره به نوشته خانم محسنی سعی دارد مسئله را بگونه ای دیگر جلوه دهد و نقل قولی از ایشان به نقل از مقاله "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری کدام رویکرد کدام روش" ذکر می کند که چنین است:

"گرایشات نظری و سیاسی متفاوت نباید مانع اتحاد ما شوند. این پیوند ارگانیک با طبقه کارگر است که وحدت را سرلوحه عمل قرار داده و تمایزات سیاسی را به حاشیه می راند."

بر این اساس داراب زند نتیجه می گیرد که وا مصیبتا بیاید و ببینید که کمیته هماهنگی و فعالین آن خواهان وحدت و اتحاد همه گرایشات راست و چپ هستند و هیچ ارزشی برای مبارزه نظری قائل نیستند و ... در این رابطه ایشان چندین صفحه در ضرورت مبارزه نظری و علیه اتحاد عمل چپ و راست به ظاهر از جانب ما نوشته اند. اما در

همین مقاله خانم محسنی هیچ کجا صحبت از این نشده که ما خواهان اتحاد عمل با گرایشات رفرمیستی و راست و همه جریانات با هم هستیم و حتی در این رابطه کانون مدافعان را نیز مطرح ننموده است. در همین مقاله خانم محسنی به صراحت گفته شده که ما در بسیاری از موارد حتی با جریانات رادیکال درون شورای همکاری نیز نمی توانیم و نتوانستیم اتحاد عمل انجام دهیم. و از همه اینها واضحتر و روشنتر توضیح خانم محسنی در این رابطه در همان مقاله است که تعریفی کاملا رادیکال و واضح از اتحاد عمل ارائه کرده اند. ایشان در این مورد چنین نوشتند:

" بنا بر این اتحاد ما ، اتحاد میان جریانهایی است که رادیکال عمل می کنند، و نه میان جریانهایی که اعتقاد رادیکالی دارند. یعنی اتحاد میان بخشهای مختلف جنبش کارگری که در مجموع رادیکال عمل می کنند" (به نقل از همان مقاله) آیا واقعا توضیحی از این روشنتر وجود دارد. خانم محسنی حتی روشن نموده که اتحاد عمل ما نه با هر جریانی که در حرف رادیکال باشد ، بلکه رویکرد عملی آن معیار واقعی سنجش است، "یعنی اتحاد میان بخشهای مختلف جنبش کارگری که در مجموع رادیکال عمل می کنند". بنا بر این وقتی ایشان می گویند "گرایشات سیاسی و نظری متفاوت نباید مانع اتحاد ما شوند" به هیچ وجه نمی توان چنین برداشت کرد که خانم محسنی خواهان وحدت و اتحاد همه جریانات چپ و راست در جنبش کارگری هستند و در واقع با توضیحی که داده شد کاملا معلوم است که منظور خانم محسنی از گرایشات سیاسی و نظری متفاوت ، گرایشات مختلف طیف رادیکال است. آقای داراب زند با گفتن بخشی از این مقاله و نادیده گرفتن توضیح روشن خانم محسنی سعی دارد اتهام تمایل به اتحاد با راست را به ما بچسباند.

در جریان فعالیت برای کمک به ایجاد تشکل ممکن است به ظاهر بین گرایشات راست و چپ جنبش کارگری، همسویی بوجود بیاید اما این همسویی ها را نمی توان به مثابه اتحاد عمل ارزیابی نمود، چرا که هر دو جریان در تلاش برای ایجاد دو تشکل باماهیت های متفاوتی عمل میکنند و بر همین اساس رویکرد آنها کیفیتا متفاوت از یکدیگرند. در پایان لازم به ذکر است که آقای داراب زند در بخشی از مقاله خود سعی نموده ما را متهم به انگ زدن به دیگر فعالینی که با کارگران نیشکر هفت تپه تماس گرفتند بکند. من فقط با اشاره به این مسئله که چنین شیوه هایی در قاموس کمیته هماهنگی نیست و هر فعال بی غرضی که کمترین شناختی از کمیته هماهنگی داشته باشد می داند که ما نیازی برای به کار بستن این روشها نداریم و اساسا چنین سبک برخوردی را شدیداً محکوم می کنیم. واقعیت این است که مدتها است کمیته هماهنگی و دیگر جریانات واقعا کارگری آماج چنین حملات و برخوردهای نا صادقانه ای هستند. اما ما حتا به خود این اجازه را نمیدهیم که در مقابل چنین برخوردهایی نسبت به ما، برخورد متقابل انجام دهیم.

استقلال طبقاتی و متشکل شدن کارگران

مدت مدیدی است که جناح چپ و راست جنبش کارگری در این مورد که طبقه کارگر باید به نیروی خود و مستقل از دولت و کارفرما اقدام به ایجاد تشکل نماید یا نه در کشاکش هستند. البته به مرور زمان وزنه جناح چپ در این خصوص سنگین تر شد و عملا گرایش راست مدافع تشکل های قانونی و غیر مستقل به حاشیه رفت. اما این بحث دامنه گسترده تری دارد و با رشد جنبش کارگری و با وقوع رویداد ها و حوادثی که قابل پیش بینی بودند، جنبش در آستانه بحثی وسعتر در زمینه استقلال طبقاتی طبقه کارگر بطور کلی و استقلال تشکل ها و فعالین آن بطور اخص قرار گرفته است. با جا افتادن بحث ایجاد تشکل مستقل از دولت و کارفرما گام بزرگی در راستای استقلال طبقاتی تشکل ها بر داشته شد. اما واقعیت این است که استقلال طبقاتی فقط به استقلال از دولت و کارفرما محدود نمی شود.

ما در مقطع زمانی ایجاد تشکل های کارگری با این موضوع همواره سروکار داشته و خواهیم داشت. هر کجا که کارگران در جریان مبارزه خود به ضرورت متشکل شدن، بیشتر پی می برند و در این راه دست به اقدام می زنند، ما فعالین کارگری وظیفه داریم تا در مورد ضرورت مستقل بودن تشکل آنها از دولت و کارفرما به کارگران آگاهی لازم را بدهیم. همانطور که اشاره شد با گسترش دامنه مبارزه و شکل عملی متشکل شدن، جناح های مختلف سرمایه داری از زوایای مختلف سعی در نفوذ در جنبش و یا سوار شدن بر آن را دارند. زاویه برخورد آنها بنا به موقعیت های مختلف- مثل در حکومت بودن و نبودن، اپوزسیون بودن و نبودن و... - در مقابل جنبش کارگری متفاوت است و بر همین مبنا در راستای متشکل شدن کارگران به اشکال مختلف وارد عمل می شوند. بسیاری از جناح های سرمایه داری به اشکال مختلف سعی در وابسته نمودن تشکل ها و فعالین به خود دارند. بسیاری از جناح های غیر کارگری با ایجاد تشکل های به ظاهر کارگری، مطرح نمودن فعالین خود بجای فعالین کارگری و کمک به تشکل ها و فعالین کارگری سعی در نزدیک نمودن خود به جنبش و در نهایت نفوذ و اعمال اتوریته دارند. حال که این شرایط بیش از پیش در سطح جنبش ایجاد شده، ضرورت مقابله با آن نیز افزایش می یابد.

طرح و گسترده شدن بحث در مورد سولیداریته نیز جزئی از این موضوع استقلال طبقاتی و یا عدم وجود آن است. در واقع سرمایه داری جهانی که شاهد رشد و شکل گیری جنبش کارگری در ایران و دیگر نقاط دنیا است، یکی از کانال های نفوذ وزیر سوال بردن استقلال طبقاتی جنبش را از طریق کمک مالی و در نهایت وابستگی مالی دیده است. این خطر واقعی و رو به گسترش است و البته بنا به هشیاری و موضع داشتن و نداشتن فعالین جنبش در هر کشوری درجه نفوذ این جریانات بسیار متفاوت خواهد بود. در واقع اعتقاد به استقلال طبقاتی کارگران و دفاع از آن که رهبران طبقه کارگر در گذشته بر آن پای فشاری نموده و از آن به کرات دفاع نمودند، اهمیت بسیاری دارد. استقلال طبقه کارگر و تشکل های آن نه فقط از دولت و کارفرما بلکه از کل طبقه سرمایه دار باید باشد و هر جا که احساس شد حرکتی در راستای خدشه دار نمودن آن در حال اجرا است باید به مبارزه با آن پرداخت.

در این دوران متشکل شدن کارگران با موانع بسیاری روبرو است. یکی از این موانع استبداد و دستگاه سرکوب است. اما از جهات دیگر متشکل شدن کارگران، با مسائلی مثل مستقل بودن و نبودن مواجه است. برای استقلال کارگران متشکل شده فقط کافی نیست که از کارفرما و دولت جدا باشند، بلکه اشکال دیگری از وابستگی و زیر سوال بردن استقلال جریانات کارگری وجود دارد.

طی چند ماه گذشته اتفاقاتی در سطح جنبش کارگری رخ داده که قابل تعمق و بررسی است. بالاخره پس از سه سال "اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران ایران"، علت جدایی مهدی کوهستانی از این تشکل را در خارج کشور اعلام نمود و مشخص گردید که به دلیل ارتباط و درواقع وابستگی او به تشکیلات آمریکایی سولیداریته، این جدایی انجام شده است. هر چند که اتحاد بین الملل به صراحت این مسئله را عنوان ننمود اما بر همه فعالین آگاه روشن شد که مسئله چیست. تشکیلات سولیداریته تشکیلاتی است که توسط سازمان سیا آمریکا درست شده تا از این طریق در جنبشهای کارگری نفوذ نمایند و با خرید رهبران آنها این جنبشها را به انحراف بکشانند. در پی این رخداد جریانات متناسب با جایگاهشان نسبت به این مسئله موضع گیری نمودند و در واقع بیش از پیش صف و جایگاه خود را مشخص کردند.

این مسئله نه موضوعی جدید است و نه کوچک. در گذشته نیز بارها و بارها آمریکا و دیگر سردمداران سرمایه داری

در جهان سعی کرده اند با نفوذ در جنبش کارگری آنرا به انحراف بکشانند. اساسا طبیعی است که هر کجا که جنبش کارگری برآمد نماید، سرمایه داری جهانی احساس خطر نموده و یکی از کارآمدترین روشها در این دوران تاریخی که آلترناتیو بین المللی قوی برای جنبش های کارگری وجود ندارد، به انحراف کشاند آنها است. بر این مبنا ضروری است که در این جنبشها نفوذ نمایند و رهبران آنها را به بیراهه بکشانند. در این رابطه ابزار قوی و برنده آنها که توسط سیا و سولیداریته به اجرا گذاشته شده، پول دادن و در واقع وابسته نمودن است. این حربه به این دلیل کاربرد زیادی دارد و بسیار خطرناک است که، در شرایط فشارهای روز افزون سرمایه داری و بحران جهانی و بیکاری کارگران، آنها را در مقابل کمک مالی قابل توجهی قرار می دهد که چشم پوشی از آن برای نا آگاهان و فرصت طلبان مشکل خواهد بود. این حربه بارها چه در گذشته و چه در زمان حال در بسیاری از نقاط دنیا به اجرا گذاشته شده و برای سرمایه داری جهانی نتیجه مثبتی داشته است. در لهستان و در دوران برآمد جنبش کارگری علیه حکومت وابسته به شوروی (دولت یاروزلسکی) اتحادیه همبستگی بزرگترین نیرویی بود که رهبری اعتصابات و اعتراضات عظیم را در دست داشت. اما رهبرانی مثل لخ و السا را غرب با پرداخت پول (که بعدها اسناد آن آشکار شد) به سمت خود کشید و بدین وسیله جنبش کارگری عظیم لهستان را که کل سرمایه داری جهانی را به وحشت انداخته بود، دچار انحراف نمود و در واقع به سکوی پرش غرب برای کسب قدرت تبدیل نمود. اینکار در شیلی و دیگر کشورها نیز به اجرا گذاشته شد، که برای سرمایه داری غرب نتیجه مثبتی داشت. در شیلی تشکل هایی که توسط آمریکا و از طریق سیا حمایت مالی می شدند در جنبش نفوذ نمودند و زمینه کودتای آمریکایی را فراهم کردند. در حال حاضر نیز سولیداریتی سنتر در آمریکای لاتین بسیار فعال است و اپوزوسیون آمریکایی توانسته از طریق سولیداریتی سنتر بخش قابل توجهی از رهبران عملی جنبش کارگری را وابسته و به عوامل خود تبدیل نماید. جنبش کارگری در آمریکای لاتین فعال است، اما اپوزوسیون آمریکایی از کانال سولیداریتی سنتر، هم بخشی از آن را در جهت منافع خود سوق داده و هم رادیکالیسم آنرا شدیداً کم رنگ نموده است. در ایران که جناح های آمریکایی مثل سلطنت طلبان و بسیاری از لیبرال ها و ... فعال هستند، و در واقع اپوزوسیون امریکایی در کنار دیگر فعالین اپوزوسیون وجود دارد و آمریکا با صراحت و علنا هر سال بودجه ای را برای "مخالفین حکومت" (درواقع اپوزوسیون آمریکایی) به تصویب می رساند. در ایران که جنبش کارگری در سالهای اخیر تحرک بیشتری یافته، طبیعی است که نه تنها سرمایه داری داخلی بلکه سرمایه داری جهانی نیز از این موضوع به وحشت بیفتند و هر یک متناسب با موقعیت و شرایط علیه آن وارد کارزار گردند. سرمایه داری داخلی چاره ای جز سرکوب ندارد، و بر این مبنا در سال های اخیر فعالین کارگری را مورد بازداشت و پیگرد قرار داده و یا اعتراضات را شدیداً سرکوب کرده است. از سوی دیگر جناح آمریکایی تلاش گسترده ای را آغاز نموده تا فعالین کارگری را جذب خود نماید و در این رابطه از حربه به اصطلاح کمک مالی استفاده می کند. اما این کمک مالی که از طریق سازمان سیا و کانال سولیداریتی سنتر انجام میشود، کاملاً برنامه ریزی شده و جهت دار است. پرداخت پول به افراد مشخصی و در راستای اهداف مشخصی صورت می گیرد. برای آنها اهمیت بسیاری وجود دارد که افراد را ابتدا وابسته به کمکهای مالی خود نمایند و سپس به آن جهت دهند و اهداف خود را از طریق آنها پیش ببرند. هرگز نمی توان این واقعیت را نادیده گرفت که کمک دهنده و کمک گیرنده هریک با انگیزه هایی این کار را انجام میدهند، و اگر منطبق برهم نباشند این رابطه نمیتواند تداوم یابد.

در واقع هدف اصلی سولیداریتی سنتر از بین بردن استقلال طبقاتی کارگران است. استقلال طبقاتی، یکی از اصول بسیار با اهمیتی است و همانطور که گفته شد رهبران این طبقه در گذشته نیز بارها بر آن تاکید نموده و از آن دفاع کرده اند. بنا بر این بحثی که هم اکنون در این رابطه در جریان است، تقابل دو گرایش در راستای اعتقاد به استقلال طبقاتی کارگران و عدم اعتقاد به آن است. و با وجود همه گرد و خاک ها و حاشیه های آن، نمی توان حقیقت نهفته در این بحث را از بین برد. ضعف های طبقه کارگر و از جمله ضعف مالی را نمی توان و نباید با زیر سوال بردن استقلال طبقاتی آن جبران کرد. با رشد جنبش کارگری و متشکل شدن بیشتر این طبقه این ضعف ها نیز کم رنگ خواهند شد و کارگران خود قادر خواهند بود، تشکل ها و نهادهای خود را تامین نمایند. بدون حفظ استقلال طبقاتی، جنبش کارگری قادر نخواهد بود مبارزه خود را ارتقا دهد و در گام های بعدی دچار مشکلات جدی خواهد شد. فعالین کارگری باید با درکی روشن از مسئله استقلال طبقاتی تشکل های کارگری، مرز روشنی در مقابل جریانات انحرافی مثل سولیداریتی سنتر ایجاد نمایند.

در جلسه روز جمعه به تاریخ ۱۹ دسامبر که حدود ده نهاد همبستگی در خارج بر گزار کردند فعالی بنام وارتان سخنان اصلی جلسه بود و توضیح داد که چگونه مهدی کوهستانی نژاد او را، که از فعالین کمیته همبستگی با کارگران ایران-هامبورگ بوده، را به مرکز همبستگی آمریکایی (سولیداریتی سنتر) وصل نموده است. او به صراحت و با جزییات افشا نمود که مهدی کوهستانی نژاد چگونه او را به سولیداریت سنتر وصل نموده و همه کسانی که او را می شناختند و در جریان بودند، منکر این مسئله نگردیدند. در واقع دست مهدی کوهستانی نژاد بعنوان شخصی از فعالین سولیداریت سنتر که تلاش داشته فعالین کارگری در خارج و داخل را به سولیداریت سنتر بفرشد رو شده. طبیعی است که بسیاری دیگر نیز بنوبه خود وارد کارزار شوند و چنین شخصی را افشا کنند.

در واقع بدون مبارزه علیه این تهاجم به جنبش کارگری ممکن نیست مبارزه طبقاتی کارگران را از این خطر دور کرد و این سیاست ماکیاولیستی جدید که هر نقد افشاگری را برخورد پلیسی بنامند دیگر رنگی ندارد. ما هرگز نمی توانیم در مقابل توطئه کسانی که سعی دارند مبارزه کارگران را تبدیل به مغازه ای برای خود می نمایند تا از این راه جیب خود را پر کنند، بی تفاوت باشیم. در ایران آنقدر فعالین آگاه کارگری وجود دارند که اجازه ندهند همچون شیلی و لهستان و... مبارزه کارگران تبدیل به سکوی پرش نیروهای سرمایه داری جهانی گردد. ما وظیفه خود می دانیم که در مقابل هر شکل از سرمایه داری، چه داخلی و چه خارجی آن ایستادگی نماییم و از منافع طبقاتی کارگران دفاع کنیم. ضروری است یکبار دیگر بر این واقعیت تاکید نمایم که با رشد جنبش کارگری در جهان و بخصوص افزایش بحران سرمایه داری، خطر به انحراف کشاندن تشکل های کارگری و بخصوص نمایندگان کارگران روز بروز بیشتر می شود. جناح های مختلف سرمایه داری بخوبی می دانند که استقلال طبقاتی کارگران و تشکل های آنها یکی از خطرناکترین پدیده ها برای آنها است و لذا به هر وسیله ممکن سعی دارند تا این استقلال را خدشه دار نموده و در نهایت آن را نابود کنند. در این رابطه افشای نقش سولیداریتی سنتر ضروری می گردد. همه فعالین آگاه جنبش کارگری در این زمینه در حد خود و در موقعیت خود در مقابل این نهاد نباید بی تفاوت و منفعل عمل کنند.

محمد حسین- بهمن ۸۷

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری